

چهار واژه دخیل سُغدی در هدایة المتعلمین فی الطب

حسن رضایی باغبیدی

هدایة المتعلمین فی الطب کهن ترین کتاب فارسی در علم پزشکی است که تاکنون به دست ما رسیده است. مؤلف آن ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی از اهالی بخارا و شاگرد یکی از شاگردان محمد بن زکریای رازی بوده است که در اواسط قرن چهارم هجری می زیست.^۱ این اثر گران بها از جهات مختلف مانند تاریخ پزشکی ایران، شیوه نگارش واژه ها، و واژه های تخصصی پزشکی در خور مطالعه است.

آنچه در این مقاله می آید، بررسی چهار واژه از این کتاب است که تاکنون معنایی برایشان پیش نهاد نشده است. نگارنده این ها را واژه های دخیل سُغدی می داند. از آنجا که مؤلف کتاب از اهالی بخارا بوده و بخارا یکی از مهم ترین مراکز سغدیان بوده است، این واژه های سُغدی به کتاب او راه یافته اند.

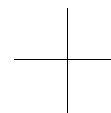
۱. **اَوْز:** «برکه، آبگیر»؛ صورت دیگری است از واژه اوازه که در حدود العالم آمده و هنینگ آن را از واژه سُغدی مانوی ^۲wzyy دانسته است. سُغدی بودایی ^۳w³zh و ^۴wz³k.

۱) روان شاد مجتبی مینوی تاریخ تقریبی وفات اخوینی را سال ۳۷۱ تعیین کرده است. نک: «هدایة المتعلمین در طب» مجله یغما، سال ۳، ص ۴۹۷-۵۱۰. جلال متینی، «هدایة المتعلمین فی الطب، قدیمی ترین کتاب طبی فارسی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ج ۱، ش ۱، ص ۴۹-۶۲.

2) W. B. HENNING, *sogdica*, James G. Forlong Fund, vol. XXI, London, 1940, pp. 51-52. Ilya GERSHEVITCH, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, Basil Blackwell, 1961, p. 249, no. 1056 A.

نیز: بدرالزمان قریب، فرهنگ سُغدی، تهران، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۳، ش ۳۳۳.

۳) همان جا، ص ۱۲، ش ۳۰۸. ۴) همان جا، ص ۱۳، ش ۳۳۰.



«واب جند کونه بوذ یکی اب باران بوذ و چهارم اب دریاها بوذ تلخ و شور و زعاق و اب بارکینها و بطایح و اوزها.» (ص ۱۵۸-۱۵۹)^۵

بیلی واژه سکایی *hāysiñā* «چشمه؟» را با واژه سغدی بودایی *w³zh* مقایسه می‌کند و احتمال می‌دهد که هر دو از ریشه \sqrt{vaz} «جاری شدن» آمده باشند و معنی اصلی آنها را «محل جاری شدن، محل فوران» می‌داند. *hāysiñā* از *fra-vāz-ana-** و *w³zh* از *ā-vāz-a-** نیز قس: اوستایی: \sqrt{vaz} «راندن؛ بردن؛ کشیدن؛ حرکت کردن؛ وزیدن»^۶؛ هندواروپایی: \sqrt{uegh} «راندن؛ بردن؛ کشیدن»^۷.

۲. زخیدن:

«و زحیر آن بوذ که مردم جنان داند که شکم آمد جن بنشیند به حاجت و بسیار بزخند و بترنجد جند یک درم سنک بلغم باره فروذ آید باخون و بی خون» (ص ۴۱۱) «و جن بول خواهد کردن قضیب به بای خیزد و این کوذک را قضیب بسیار به بای باشد و بخارذ اصل قضیب را و درد صعب بوذ، و بوذ کی بُن بیرون آید از زخیدن بسیار.» (ص ۴۹۸)

زخیدن مصدر جعلی از زَخ (= زَخ، زَخار، زَغار، زَغار، زَغاره)^۸ به معنی «ناله، فریاد، صدا» ست. زَغار از سغدی مانوی *zjyr* گرفته شده است. مصدر زخیدن در اصل به معنی «نالیدن» است.

zjyr سغدی مانوی احتمالاً از ریشه \sqrt{zgar} (هندواروپایی \sqrt{zger} / \sqrt{zger}) مشتق شده است.^۹ دیگر بازمانده‌های این ریشه در سغدی عبارت‌اند از: سغدی بودایی *zjyr*^{۱۰}؛ سغدی مانوی *zjyr*^{۱۱}؛ سغدی مسیحی *zjyr*^{۱۲}، هر سه به معنی «صدا کردن»؛

(۵) شواهد از کتاب زیر است:

جلال متینی، هدایة المتعلمین فی الطب، ج ۲، مشهد، ۱۳۷۱.

(6) H. W. Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*, London, Cambridge University Press, 1979, p. 478.

(7) Christian BARIHOLMAE, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, 1904, n. 1386.

(8) Julius Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Basel, 1994, vol. 1, p. 1118.

(۹) محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۶، ج ۸، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۱۷۲۵.

(۱۰) قریب، ص ۱۸۳، ش ۴۵۷۴.

(11) Bailey, p. 412.

(۱۳) همان‌جا، ص ۱۸۳، ش ۴۵۸۰.

(۱۲) قریب، ص ۴۵۹، ش ۱۱۲۶۰.

(۱۴) همان‌جا، ص ۴۶۰، ش ۱۱۲۹۰.

خواندن؛ سغدی بودایی -^{۱۵} *pzyr*؛ سغدی مسیحی -^{۱۶} *pzyr* و -^{۱۷} *pcyr*، هر سه به معنی «صدا زدن، جار زدن، فریاد کشیدن». فعل سکایی -*ser* «نواختن (آلت موسیقی)»^{۱۸} از همین ریشه آمده است.

۳. زوف: «دهان»؛ سغدی مانوی *zwf* «دهان؛ فک؛ پوزه»^{۱۹}

«واکر امامس ریم کیرذ و زوف نکند نشان وی آن بوذ کی امامس نرم کردد و تب بنشیند و کرمی کم کردد و جن این علامت دیدی بدانک ریم کرد و لکن همی نتواند کشادن». (ص ۳۵۴)

«زوف نکند» یعنی «دهان [باز] نکند». این واژه در سغدی بودایی به صورت ^{۲۰} *zwb* و در سغدی مسیحی به صورت ^{۲۱} *zwb* آمده است. صورت اوستایی این واژه -*zafar*^{۲۲} است که برای دهان موجودات اهریمنی به کار می‌رود. صورت‌های دیگر این واژه در زبان‌های ایرانی عبارت‌اند از: سکایی *pasquda* «دهان؛ گوشه دهان» (از -*pa (ti)*-^{۲۳} *؛ فارسی میانه *zafar* «پوزه؛ دهان (اهریمنی)»^{۲۴} *dahān* «دهان»^{۲۵}؛ فارسی میانه ترفانی *dahen* «دهان»^{۲۶}؛ فارسی دری زُفَر «دهان؛ فک»^{۲۷} دهن و دهان. همه این واژه‌ها از صورت هندواروپایی -**gebh* / -**gep(h)* «دهان؛ فک؛ خوردن»^{۲۸} مشتق شده‌اند.

۴. غَنَاسیدن: «خرناس کردن»

«اگر دم زدن دشوار بود و با غَنَاسیدن جنانک کسی به خواب اندر بَغَنَاسد بدانک علت صعب است و اگر دم زدن آسان بود و بی غَنَاسیدن بدانک علت سلیم است و روی به معالجت آر و مترس». (ص ۲۵۵)

- (۱۵) همان‌جا، ص ۳۳۸، ش ۸۳۹۳.
 (۱۶) همان‌جا، ص ۳۳۸، ش ۸۳۹۴.
 (۱۷) همان‌جا، ص ۲۶۶، ش ۶۶۴۵.
 (۱۸) Bailey, p. 412.
 (۱۹) قریب، ص ۴۶۷، ش ۱۱۴۷۱.
 (۲۰) همان‌جا، ص ۴۶۷، ش ۱۱۴۶۱.
 (۲۱) همان‌جا، ص ۴۶۷، ش ۱۱۴۵۹.
 (۲۲) BARTHOLOMAE, 1657; GERSHEVITCH, A 940. (23) Bailey, p. 222.
 (24) D. N. MACKENZIE, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press, 1971, p. 97.
 (25) Ibid., p. 23.
 (26) Mary Boyce, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica*, 9a, Téhéran Liège, Bibliothèque pahlavi, 1977, p. 34.
 (۲۷) معین، ص ۱۷۴۲.
 (28) Pokorny, p. 382.

«س» در غناسیدن بازمانده ماده آغازی است. از این رو، ماده باستانی این واژه را احتمالاً باید $*\gamma n\bar{a}sa$ تصور کرد. ریشه این واژه در واژه‌های سغدی $\gamma n^{\circ}\beta n$ «ناله»^{۲۹} و سغدی بودایی $\gamma n^{\circ}\beta$ «نالیدن»^{۳۰} دیده می‌شود. غناسیدن در اصل به معنی «نالیدن آغازیدن» بوده است. دیگر بازمانده فعل سُغدی - $\gamma n^{\circ}\beta$ در فارسی دری واژه دخیل غناوه «سازی که مطربان نوازند»^{۳۱} است.

□

۲۹) قریب، ص ۱۶۳، ش ۴۱۱۹.
۳۰) همان‌جا، ص ۱۶۴، ش ۴۱۲۱.
۳۱) همان‌جا، ص ۱۶۴، ش ۴۱۲۱؛ معین، ص ۲۴۴۳.